

## "زبان محلی"؟

**بی بی سی فارسی:** "یکی دیگر از مشکلات مردم مناطق زلزله زده تفاوت زبانی است، به گفته این خبرنگار از آنجائیکه زلزله زدگان به زبان محلی صحبت می کنند، خبرنگاران نمی توانند به راحتی مشکل آنها را منتقل کنند."

این یعنی چه؟ یعنی این که چشمشان کور و دندشان نرم، می خواستند به "زبان غیر محلی" صحبت کنند تا دردهایشان راحت تر منتقل شود تا مقامات به دردهایشان برسند؟ پس مردمی که به "زبان محلی" صحبت می کنند دردهایشان را به که بگویند؟

**حکومت در مورد زلزله ی آذربایجان دروغ می گوید.** آیا فریادرسی هست؟

با سپاس از شهره گرامی.

\*\*\*

**پی نوشت 1:** «[...] به کودکی یک بسته چوب شور دادم. به ترکی گفت: این چیست؟ خوردنی ست؟ [...]»، «با یکی از امدادگران هلال احمر حرف می زدم. می گفت [...] باید نیروهای متخصص بیایند. [...] مردم اینجا زبان فارسی بلد نیستند. نمی توانند با کمک کننده ها ارتباط برقرار کنند. کسی می تواند اینجا مؤثر باشد که یا مددکار ترک زبان باشد یا متخصص بازسازی روستا. بعد به زلزله زده ای که کنجکاوانه به حرفهای ما گوش می داد، به ترکی گفت: از حرفهای ما چه فهمیدی؟ به چی گوش می کردی؟ مردِ خاک آلودِ مستأصل جواب داد: اسکان! درباره ی اسکان حرف می زدید! [...]». **متن کامل با تصاویر**

**پی نوشت 2:** «سپاه از کمک رسانی مردم به زلزله زدگان جلوگیری می کند. بعد از سه روز بی تفاوتی حاکمیت در برابر زلزله آذربایجان، سپاه پاسداران وارد میدان شده است؛ تا فضا را امنیتی کند، تا نگذارد مردم از نزدیک ابعاد فاجعه را ببینند، به هموطنان خود کمک کنند و روزنامه نگاران نتوانند اطلاع رسانی کنند. سپاه می خواهد کمک ها را خودش دپو و توزیع کند. تمام کمک های ارسالی از بخش های مختلف را، حتی کمک هایی را که گفته می شود از ترکیه رسیده، سپاه می گیرد و انبار می کند. حتی نمایندگان هلال احمر هم می نشینند نگاه می کنند و وقتی به آنها گفته می شود شما چرا کاری نمی کنید، می گویند سپاه نمی گذارد.» **متن کامل با تصاویر**



## می‌روم آذربایجانم؛ آذربایجانِ زخمی و گریانم

«گلدیر» و «سرنند» تقریباً پنجاه درصد ویران شده بودند. چادرهای سفید هلال احمر نور امیدی بود که کمک‌ها رسیده است. گاه چند چادر کنار هم، گاه با فاصله از هم مردم را در خود اسکان داده بودند. مثل ساختار روستایی آذربایجان، هر کس انگار خیمه‌اش را در زمین خودش علم کرده بود. کنار هر ویرانه‌ای، چادری! تلخ بود، اما می‌شد امیدوار بود که فاجعه‌ی بم تکرار نشده است؛ این امید تا وقتی پا برجا بود که برسیم به «باجه باج».

iran-emrooz.net | Tue, 14.08.2012, 12:54

ساقی لقای، ۲۴ مرداد ۱۳۹۱

این نوشتار به سبک گزارش‌های خبری از آب در نمی‌آید احتمالاً. شاید مثل سفرنامه بشود. سعی می‌کنم چیزی از دیده‌ها جا نیندازم.

بعد از ظهر شنبه با لرزش موبایلم که روی و بیره بود از خواب پریدم. آن تماس دو خبر بد داشت: فوت عمه‌ام و زلزله در آذربایجان. گیج بودم و غمگین. چند ساعتی گذشت تا به خودم مسلط شوم. عمه، عمه‌ی تابستان‌های شادِ کودکی‌هایم رفته بود و آذربایجانِ مهربان و بی دریغِ کودکی‌هایم لرزیده بود و حالا معلوم نبود در کجا چه کسانی زیر آوار هستند. زیر آوار آن دیوارهای کاهگلی. قطور و سقف‌های چوبی. فروریخته.

نیمه‌های شب در صفحه‌ی فیس بوکم کوتاه نوشتم «می‌روم آذربایجانم؛ آذربایجانِ زخمی و گریانم». باید

می‌رفتیم! شروع کردم به جمع کردن وسایل ضروری سفر. خانواده‌ام در حال آماده شدن برای انتقال و خاکسپاری عمه بودند در آذربایجان. وسایل هر چهار نفرمان - خودم، همسر و دوقلوهایم - را جمع کردم در یک ساک کوچک که زیر پایم جا بشود، و صندوق ماشین را پر کردم از پتو و لباس و اسباب بازی. جایی برای نوار بهداشتی که از اول فکرم را مشغول کرده بود، نماند.

ظهر یکشنبه در پمپ بنزینی حوالی زنجان به اکویی از امدادگران داوطلب برخورد کردیم که توقف کوتاهی داشتند برای تهیه سوخت و استفاده از سرویس بهداشتی. چهار ون پر از پتو و لباس بود. خواهش کردیم کمک‌های ما را هم همراهشان ببرند؛ پذیرفتند. باید صندوق ماشین را برای نوار بهداشتی‌ها خالی می‌کردم. این جور وقتها به زنان و حیای نابودگری که همیشه همراهشان است فکر می‌کنم. این که در آن ویرانی‌ها بدون آب و وسایل بهداشتی چه خواهند کرد. به بیماری‌های احتمالی‌ای که دچارش می‌شوند و دم بر نمی‌آورند چون از نگاه مادرانه‌شان همیشه چیزی هست که از خودشان مهمتر باشد.

کم کم تلفن‌ها شروع شد. دوستانی که استتوس فیس بوکم را دیده بودند زنگ می‌زدند و پیشنهاد کمک می‌کردند. تصمیم گرفتیم پولها را به حساب من واریز کنند و من در نزدیک ترین شهر برای زلزله زده‌ها خرید کنم. حوالی پنج بعد از ظهر هلال احمر بستان آباد بودیم. یک میلیون و سیصد هزار تومان پول جمع شده بود. امدادگرهای هلال احمر می‌گفتند آب! آب نیاز دارند مردم! و من تاکید داشتم که پول‌های امانتی را آن طور هزینه کنم که خواسته شده! باید نوار بهداشتی و لباس زیر زنانه می‌خریدم! پوشک و شیر خشک و سرلاک! شیشه شیر و پستانک!

برای خرید در داروخانه و لباس فروشی، وقتی فهمیدند برای زلزله زده‌هاست، آن قدر تخفیف دادند که پول برای آب هم بماند! سیصد هزار تومان هم ماند برای آب، که با راهنمایی امدادگرهای هلال احمر از کارخانه خریدیم و باز هم با تخفیف. در واقع کسی سود نمی‌گرفت. فقط قیمت تمام شده‌ی کالا! همکار دکتر داروساز، وقتی ما خرید می‌کردیم، گفت که از طرف او هم دویست هزار تومان سرلاک و شیر خشک بگذارند.

کالاها را آماده کردیم و انتقالش را به امدادگرهای هلال احمر بستان‌آباد سپردیم و رفتیم برای خداحافظی با عمه. خاکسپاری شبانگاه انجام شد. آذربایجانی‌ها رسم دارند که مرده روی زمین نماند ... و صبح راهی شدیم به سمت مناطق زلزله زده.

اطلس جغرافیایی می‌گفت برای رفتن به سمت «هریس» لازم نیست از سراب به بستان آباد بروی. از «دوزدوزان» به سمت «مهربان» پیچیدیم و بعد به سمت «هریس». می‌دانستم که شهر «هریس» خسارت زیادی ندیده؛ باید می‌رفتیم به روستاها. «کلوانق» و «بخشایش» ما را به «ورزقان» می‌رساند. رفتیم «کلوانق» و از آنجا «بخشایش». فکر کردیم شاید بعد از بخشایش جایی برای خرید کردن پیدا نکنیم.

سوپرمارکت همه چیز داشت. غذای کنسروی، لوازم بهداشتی، مرغ و گوشت. یکی از مهندسان معدن «سونگون» که به همراه همکارانش ستادی مردمی تشکیل داده بودند، تلفنی گفت که کنسرو لازم دارند و غذای خشک. فروشنده‌ی سوپرمارکت اما چیزی به ما نفروخت! راهنمایی‌مان کرد به فروشگاه آفتاب که به نوعی ستاد پخش مواد غذایی و بهداشتی شده بود برای زلزله زده‌ها. دو وانت نیسان و یک سمند در حال بار زدن غذا و آب بودند. همراهشان شدیم. ششصد هزار تومان دیگر جمع شده بود، خرما و کمپوت و کنسرو و شکلات خریدیم و راه افتادیم به سمت روستاهای ویران شده. ویرانی ... ویرانی ... ویرانی ...

«گلدیر» و «سرنده» تقریباً پنجاه درصد ویران شده بودند. چادرهای سفید هلال احمر نور امیدی بود که کمک‌ها رسیده است. گاه چند چادر کنار هم، گاه با فاصله از هم مردم را در خود اسکان داده بودند. مثل ساختار روستایی آذربایجان، هر کس انگار خیمه‌اش را در زمین خودش علم کرده بود. کنار هر ویرانه‌ای، چادری! تلخ بود، اما می‌شد امیدوار بود که فاجعه‌ی بم تکرار نشده است؛ این امید تا وقتی پا برجا بود که

برسیم به «باجه باج».

کوه ریزش کرده بود و معلوم بود که جاده دست کم تا چند ساعت مسدود بوده است. بعضی جاها در سمت مقابل کوه جاده، سنگ‌ها را جمع کرده بودند. پاکسازی جاده می‌توانست چند ساعتی طول کشیده باشد.

به «باجه باج» رسیدیم و اینجا انگار آغاز مصیبت بود. روستا به کلی ویران شده بود. انگار خانه‌ها درسته فرو رفته بودند توی زمین و انباشته‌ی کاه که مرسوم است در مناطق روستایی آذربایجان بر بام خانه انبار می‌شود، مثل کلاهی بی‌سر، بر زمین گذاشته شده بودند. از لا به لای ویرانه‌ها ستونهای چوبی بیرون زده بود. ستون‌هایی که اسکلت خانه‌های کاهگلی روستاهای آذربایجان هستند. موقع زلزله مردان اغلب در مزارع مشغول کار بوده‌اند و زنها و کودکان در بعد از ظهر تشنه‌ی ماه رمضان در خانه آوار اغلب بر سر زنان و کودکان فرو ریخته بود.

دورتر از آوارها نزدیک سرسبزی دره‌ها چادرها علم شده بودند و گروهی از روستاییان همچنان مبهوت در میان سفیدی چادرها به بیرون نگاه می‌کردند. گروهی از مردم، مردان و زنان مُسن، با ترس و لرز میان ویرانه‌ها به دنبال بازمانده‌ی وسایلشان بودند. کودکانی روی تل انائیه‌ی بیرون آمده از آوار نشسته بودند. امدادگرها، که اغلب مردم بودند، در حال پخش مواد غذایی، آب و پتو بودند. گاهی هم چند نیروی نظامی با اسلحه یا بدون اسلحه ایستاده بودند. نیروهای هلال احمر، داوطلب و کادری، چادرها را علم کرده بودند و هرچند خسته، اما جواب پرسش‌های امدادگرهای مردمی را می‌دادند و راهنمایی‌شان می‌کردند.

کودکان، کودکان خسته و خاک آلود، چشم‌هایشان پر از ناامنی بود. نوشابه و خوراکی‌هایی که به دستشان رسیده بود، سفت چسبیده بودند. انگار زلزله بهانه‌ای بوده که فقر و دور نگه‌داشته‌شدگی این مردم به چشم بیاید! به کودکی یک بسته چوب شور دادم. به ترکی گفت: این چیست؟ خوردنی‌ست؟ کودک دیگری جوجه‌ای یافته بود در میان ویرانه‌ها، در یک بطری آب معدنی را پر از آب کرده بود و به جوجه آب و دان می‌داد. بغلش کرده بود و نوازشش می‌کرد. ذات این بچه‌های فقیر و مصیبت زده، بخشندگی‌ست. می‌توانی در آغوششان بگیری و گرم شوی. حتی در اوج این ناامنی و بی‌پناهی‌شان.

اما از مناعت طبع این مردم بگویم ... زلزله زده باشی، دو روز مطلقاً بدون آب و غذا مانده باشی، کودک باشی، و وقتی به تو غذا یا آب می‌دهند بگویی «بروید به روستای بعدی. به ما کمک کرده‌اند. اما آنها هنوز آب و غذا ندارند» ... یا مثلاً با زنی، مردی روستایی هم‌کلام شوی، دلداری‌اش بدهی و از نیازهایش بپرسی و بگویی «شرمنده‌ایم که مهمان ما هستید و امکان پذیرایی نداریم» ... یا بگویی بچه‌هایی که والدینشان را از دست داده‌اند کجا هستند؟ و جواب بشنوی «اینجا بچه‌ای بی سرپرست نمی‌ماند. ما همه فامیل داریم و بچه‌هایی که والدینشان زخمی یا کشته شده‌اند نزد فامیل‌ها امن و آرام هستند» ...

از «باجه باج» به سمت «چوبانلار» رفتیم. وضعیت مثل روستای قبل بود. کمک‌ها رسیده بودند. چادرها علم شده بودند. مردم داشتند لا به لای ویرانه‌ها زندگی‌شان را می‌جستند. در آنجا کسی کشته نشده بود؛ تعدادی زخمی داشتند. و عجیب این که «باجه باج»‌ی‌ها که سی و شش کشته و دو مفقود داشتند می‌گفتند بروید «چوبانلار»! آنها کمک بیشتری نیاز دارند! حق داشتند! ویرانی زیاد بود، اما آن جاها هم که هنوز فرو نریخته بود، فرسوده و ویران بود.

آموزگاری را دیدم که چند سال پیش در این روستاها درس می‌داده؛ آمده بود سراغ دانش آموزانش را بگیرد. بچه‌ها با دیدن آقا معلم شاد شدند. در آغوشش آرام گرفتند. اما وقتی سراغ بعضی‌ها را می‌گرفت و نبودند، غمگین می‌شدند. کودکانه‌آه می‌کشیدند و می‌گفتند اکبر مرد. خدیجه هم مرد. مریم بیمارستان است. زهرا مرد ...

مردم این روستاها همچنان منتظر کمک هستند. نه تنها آب و غذا! آنها به ما دل بسته‌اند. به مردم دل

بسته‌اند. لا به لای گفت و گوهای فارسی. امدادگران دنبال کلمه‌هایی آشنا هستند و امنیت می‌جویند. با یکی از امدادگران هلال احمر حرف می‌زدم. می‌گفت حضور مردم در اینجا دردی را دوا نمی‌کند. کار باید سازماندهی شده باشد. روستا باید به زودی بازسازی شود. این کار تک تک مردم نیست! باید نیروهای متخصص بیایند. تجربه‌ی زلزله‌ی بم را داشت و همسر زابلی‌اش هم در چادر کناری مشغول کار بود. می‌گفت باید فکری به حال زمستان اینها بکنیم! حضور هیجان زده‌ی مردم در اینجا ترافیک ایجاد می‌کند و ضمن این که هزینه و وقت زیادی می‌گذارند اما لطفشان موثر واقع نمی‌شود. مردم اینجا زبان فارسی بلد نیستند. نمی‌توانند با کمک کننده‌ها ارتباط برقرار کنند. کسی می‌تواند اینجا موثر باشد که یا مددکار ترک‌زبان باشد یا متخصص بازسازی روستا. بعد به زلزله زده‌ای که کنجکاوانه به حرفهای ما گوش می‌داد، به ترکی گفت: از حرفهای ما چه فهمیدی؟ به چی گوش می‌کردی؟ مردِ خاک آلودِ مستاصل جواب داد: اسکان! درباره‌ی اسکان حرف می‌زدید! و پیرزنی که انگار با ناجی زندگی‌اش رو به رو شده بود گفت: خانه‌های ما را کی می‌سازید؟ یعنی تا زمستان می‌توانیم در خانه زندگی کنیم؟

و تو فرو می‌ریختی، وقتی می‌شنیدی از مسکن مهر آمده‌اند و بعد از دلجویی گفته‌اند ما توان ساخت دوباره‌ی روستا را نداریم! یا فکر کن بخواهند از آن آپارتمان‌های بدقواره و ناامن بسازند برای مردمی که در کلبه‌های دنج کوهستانی در پهنه‌ی بی‌دریغ طبیعت کودکی کرده‌اند، بزرگ شده‌اند، بچه دار شده‌اند و پیر شده‌اند.

مردم روستاهای زلزله‌زده‌ی آذربایجان کمی امنیت می‌خواهند و خانه‌های بازسازی شده‌ی بی‌آلایشِ خودشان را. بازسازی چند روستا کار سختی نیست، اگر فقط کمی کمک‌هایمان سازماندهی شده‌تر باشد.

غروب بود و داشتم روستاهایی را که بعد از گذشت سه روز چهار بار زیر پاهای من لرزیدند ترک می‌کردم. جاده‌های چاک خورده از زمین لرزه اما همچنان داشتند کمک‌های مردمی فراوانی را به روستاها می‌رساندند. مردم سنگ تمام گذاشته‌اند، دستم‌ریزاد! از دور و نزدیک تریلی و کامیون و وانت بود که داشت برایشان کمک می‌برد. زوجی روی سقف رنوی کوچکشان آب معدنی گذاشته بودند و می‌بردند. در عین حال وانت‌هایی پر از آب معدنی بود که داشت از «چوبانلار» و «باجه باج» بر می‌گشت. شاید می‌رفت به سمت «جیغه»، روستای ویران شده‌ی دیگر در حوالی اهر.

داشتم بر می‌گشتم تهران و به روستاهایی بازسازی شده فکر می‌کردم که تابستان بعد می‌توانستند میزبان من و تو باشند با آغوشی باز و مهربان. آن زنِ میانسالِ مهربان می‌تواند جایگزین عمه‌ی درگذشته‌ام باشد. می‌شود دوباره این روستاها را ساخت و به جای بغض کردن در حین نوشتن یا خواندن این سفرنامه، سال بعد سفرنامه‌ای دیگرگون نوشت.



















## سپاه از کمک‌رسانی مردم به زلزله‌زدگان جلوگیری می‌کند

بعد از سه روز بی‌تفاوتی حاکمیت در برابر زلزله آذربایجان، سپاه پاسداران وارد میدان شده است؛ تا فضا را امنیتی کند، تا نگذارد مردم از نزدیک ابعاد فاجعه را ببینند، به هموطنان خود کمک کنند و روزنامه‌نگاران نتوانند اطلاع‌رسانی کنند. سپاه می‌خواهد کمک‌ها را خودش دپو و توزیع کند. تمام کمک‌های ارسالی از بخش‌های مختلف، حتی کمک‌هایی که گفته می‌شود از ترکیه رسیده، را سپاه می‌گیرد و انبار می‌کند. حتی نمایندگان هلال احمر هم می‌نشینند نگاه می‌کنند و وقتی به آنها گفته می‌شود شما چرا کاری نمی‌کنید، می‌گویند سپاه نمی‌گذارد.

iran-emrooz.net | Wed, 15.08.2012, 2:02

بعد از سه روز بی‌تفاوتی حاکمیت در برابر زلزله آذربایجان، سپاه پاسداران وارد میدان شده است؛ تا فضا را امنیتی کند، تا نگذارد مردم از نزدیک ابعاد فاجعه را ببینند، به هموطنان خود کمک کنند و روزنامه‌نگاران نتوانند اطلاع‌رسانی کنند.

فاجعه زلزله گوشه‌ای از کارنامه نظام جمهوری اسلامی را از عمق به سطح آورده و در معرض تماشای قرار داده و خبرنگاری فرصت آن را یافته تا آن را به گوش دیگران برساند: «مسئولان مقصر صد در صد این رخداد هستند. خیلی از اهالی اینجا تا به حال به شهر نرفته‌اند. حتی بلد نیستند برای یارانه‌هایشان ثبت‌نام کنند. در تمام این سالها هیچ وقت مسئولی حتی در سطح فرماندار هم به اینجا نیامد تا از مردم بپرسد چه مشکلاتی دارید. آنها روزی دو ساعت بیشتر آب ندارند. خانه‌های این روستاییان هیچ کدام پروانه ساخت ندارد و عملاً هیچ نظارتی بر این ساخت و سازها انجام نمی‌شود. خب، وقت آمدن چنین زلزله‌ای چه توقعی می‌توانید از این سازه‌ها داشته باشید؟» (از گزارش خبرنگار تهران امروز یک روز پس از وقوع زلزله)

حالا سپاه وارد میدان شده تا نگذارد چنین حقایقی از طریق قلم و دوربین خبرنگاران به آگاهی عموم برسد. خبرنگار کلمه نوشته سپاه می‌خواهد کمک‌ها را خودش دپو و توزیع کند. لابد همین کمک‌ها همانند آنچه که در مورد فاجعه بم رخ داد، فردا سر از بازار فروش درمی‌آورد. «تمام کمک‌های ارسالی از بخش‌های مختلف، حتی کمک‌هایی که گفته می‌شود از ترکیه رسیده، را سپاه می‌گیرد و انبار می‌کند. حتی نمایندگان هلال احمر هم می‌نشینند نگاه می‌کنند و وقتی به آنها گفته می‌شود شما چرا کاری نمی‌کنید، می‌گویند سپاه نمی‌گذارد.»

### گزارش «کلمه» در این باره:

آذربایجان شرقی همچنان می‌لرزد، دل‌های مردمش اما به لطف حمایت‌های غیر منتظره ایرانیان سراسر کشور، دیگر نمی‌لرزد. با این حال هنوز مردم زلزله زده از برخی برخوردهای نادرست و سوء مدیریت‌ها انتقاد دارند. درست است که هلال احمر تلاش می‌کند، همچنین نیروهای ارتشی که نقش شایسته‌ای در برقراری امنیت منطقه ایفا کرده. اما برخی مسئولان دولتی و بدتر از آنها برخی نیروهای سپاه، با وجود زحماتی که می‌کشند، به نوعی با مردم رفتار می‌کنند که نتیجه‌ای جز عصبانیت و در مواردی درگیر شدن آنها ندارد.



سپاه می‌خواهد کمک‌ها را خودش دپو و توزیع کند. مردم زلزله زده و مصیبت دیده اما تحمل برخورد های نظامی و سختگیرانه را ندارند. آنها بی‌سرپناه شده‌اند، دام و احشامشان در خطر حمله گرگ است، ساعت‌ها حتی از آب و نان محروم بوده‌اند و حالا هم به زحمت از چادر، غذا و دیگر امکانات اولیه بهره مند می‌شوند؛ از آنها شاید نتوان انتظار صبر و حوصله‌ی زیادی داشت. اما رفتار نیروهای سپاه پاسداران که گاهی به تندی هم می‌گراید، خشم برخی از مردم منطقه را برانگیخته است که شکایت و گلایه خود را در گفت و گو با خبرنگار کلمه در منطقه زلزله زده مطرح کرده‌اند.

بر اساس این گزارش، نیروهای سپاه همچنین در جهت ایجاد فضایی نسبتاً امنیتی در منطقه تلاش می‌کنند که معلوم نیست چه منطقی پشت آن است. شاید ممنوع شدن عکس برداری در مناطق زلزله زده و در برخی موارد جلوگیری از فعالیت آزادانه خبرنگاران را هم در همین راستا بتوان ارزیابی کرد. این در حالی است که سکوت صدا و سیما در دو روز ابتدایی پس از زلزله، به اندازه کافی مردم مصیبت زده آذربایجان شرقی را از لحاظ اطلاع رسانی و فواید آن با محرومیت رو به رو ساخته است.

\*\*\*

مشکل فقط به سانسور و دروغ و شایعه‌پراکنی مسوولان ختم نمی‌شود. فاجعه بدتر از آن است که تصور می‌کنید. اگر تا دیروز گلّه‌ی مادر و پدر داغدار، فرزندان یتیم شده و آسیب دیدگان از زیر آوار ماندن عزیزان خود بود اما امروز از گرسنگی و عدم توزیع امکانات و اقلامی می‌گویند که به مناطق رسیده اما توزیع نمی‌شود.

به گزارش خبرنگار کلمه، اگر پدری دیروز جلوی چشم ما با غضب به دستانش نگاه می‌کرد که جنازه کودک ۷ ماهه‌اش را از زیر آوار بیرون آورده، امروز همان دست‌ها را برای زنده نگه داشتن دو فرزند باقی مانده‌اش خالی می‌بیند. گویی حالا مردم با گرسنگی و تشنگی دیگر دغدغه نداشتن سقف را فراموش کرده و حالا در فکر این هستند که چگونه ادامه حیات دهند. در روزهای اخیر خودروهای حامل کمک‌های مردمی کم نبودند که روانه آذربایجان شرقی شدند، اما مردم از عدم توزیع این کمک‌ها و توزیع نامناسب آن خبر می‌دهند.

در واقع بهتر آن است که بگوییم اگرچه مردم ترجیح دادند با بی‌اعتمادی کامل به شماره حساب دولتی اعلام شده خود دست به کار شوند و برای اطمینان از اینکه کمک‌های شان به دست مردم آسیب دیده از زلزله می‌شود به طور مستقیم شماره حساب اعلام کنند و قشرهای مختلف کمک‌ها را دست به دست و خانه به خانه از نقاط مختلف ایران جمع‌آوری کنند و روانه این مناطق کنند، اما حالا باید دغدغه این را داشته باشند که سرانجام این کمک‌ها چه می‌شود و از کجا سر در می‌آورد. موضوعی که بیش از همه تصویر کیسه‌ی برنجی را زنده می‌کند که با نامه‌ای برای مردم بم از مغازه‌های پایتخت سر در آورده بود.

یکی از خانم‌های حاضر در کمپ با گلایه و نارضایتی از وضعیت حاضر در کمپ‌ها به خبرنگار ما می‌گوید: مدیریت درستی در توزیع مواد غذایی و بهداشتی و آب و دیگر اقلام وجود ندارد. به برخی از چادرها و روستاها مواد غذایی داده‌اند، اما ما حتی برای گرفتن چادر به تعداد مناسب هم موفق نشدیم.

او با اشاره به چادری که در همان نزدیکی است، می‌گوید: الان در همین چادر یک خانم حامله هست که به دلیل نبود ماشین امکان انتقال او به بیمارستان را نداشته‌ایم. او برای دریافت کمک اصرار و خواهش می‌کند.

وی همچنین به مورد دیگری اشاره می‌کند که به شدت برای زلزله زدگان مشکل ساز شده: مشکلات ما این جا فراوان است. حتی بر ایمن دستشویی صحرايي هم درست نکردند.

یکی دیگر از آسیب دیدگان زلزله ساکن در ورزقان نیز می‌گوید: آخرین وعده غذایی که توانستیم دریافت کنیم، بیسکویت ساقه طلایی بوده که آن را هم با کتک کاری و حمله به ماشین‌ها توانستیم دریافت کنیم.

او ادامه می‌دهد: تمام کمک‌های ارسالی از بخش‌های مختلف، حتی کمک‌هایی که گفته می‌شود از ترکیه رسیده، را سپاه می‌گیرد و انبار می‌کند. طبق گفته او، حتی نمایندگان هلال احمر هم می‌نشینند نگاه می‌کنند و وقتی به آنها می‌گوییم شما چرا کاری نمی‌کنید، می‌گویند سپاه نمی‌گذارد.

او با اشاره به برخوردها و کتک کاری‌هایی که در مواردی برای دریافت کمک‌ها صورت گرفته، توضیح می‌دهد: چون آقایان می‌آیند چند بسته پرت می‌کنند بین مردم و می‌روند، به خاطر همین مردم مجبورند بروند با زور قبل از رسیدن کمک‌ها به انبارها و ذخیره شدن آن از سوی سپاه، آنها را بگیرند.

### **ممنوعیت فیلمبرداری و عکس برداری از مناطق زلزله زده**

یکی دیگر از مردم منطقه در گفت و گو با خبرنگار کلمه اشاره می‌کند که حیاط محوطه‌ی در اختیار سپاه پر از اقلام مختلف است، اما توزیع درستی ندارند. او همچنین از ممنوع شدن فیلمبرداری و عکس از امروز خبر می‌دهد.

این در حالی است که در روزهای گذشته خبرنگاران و تصویربرداران می‌توانستند آزادانه در منطقه به کار خود برسند و مشخص نیست جلوگیری از فعالیت آزادانه دوربین‌ها با چه توجیهی صورت می‌گیرد.

این آسیب دیده زلزله سپس می‌گوید: معاون احمدی نژاد آمده و به اهر رفته که کمترین خسارات را داشته، و معلوم کدام روستا را دیده که از تخریب ۲۵ درصدی صحبت می‌کند، در حالی که ما اکثراً تخریب‌های ۸۵ تا ۱۰۰ درصدی داریم.

او سپس اضافه می‌کند: ما ۷ خانوار هستیم. حدود ۲۷ نفر در ۲ چادر زندگی می‌کنیم و مسوولان با آنکه چادرها به دستشان رسیده، آنها را به مردم نمی‌دهد. آب آشامیدنی اینجا آلوده است و توزیع درستی صورت نمی‌گیرد، باید فکری برای آن کنند. ماشین‌ها را می‌بینیم که پر از کمک می‌رسد اما توزیع درستی صورت نمی‌گیرد.

... و هنوز در حال صحبت است که زمین می‌لرزد و پس لرزه‌ای دیگر به جان خانه‌های نیمه مخروبه می‌افتد.

### **قلب مردم ایران برای زلزله زدگان می‌تپد**

زلزله و پس لرزه ادامه دارد. مردم نقاط مختلف کشور نیز روز و شب قلبشان با زلزله زدگان می‌لرزد و هر یک به نحوی در تلاش برای ابراز همدردی هستند. برخی داوطلبانه شماره حساب جمع کرده‌اند. یکی از شهروندان که از شهر خود به منطقه آمده، می‌گوید: از کارخانه‌های مختلف خصوصی کمک نقدی گرفته ایم و در تدارک تهیه کمک‌های مورد نیاز هستیم.

یکی دیگر نیز از تهیه بسته‌های تهیه شده مردمی مشتمل بر کنسرو، آب معدنی، پوشاک و ... خبر می‌دهد که به همراه پیام‌هایی آنها را به آذربایجان ارسال کرده‌اند.

آن دیگری هم می‌گوید: موفق شدیم ۱۶ میلیون کمک نقدی جمع کنیم و به زودی آن را برای آسیب دیدگان هزینه می‌کنیم.

شهروندی اشاره می‌کند که در صدد تهیه دارو برای عزیزانمان در آذربایجان بودیم که داروخانه‌ها می‌گویند نیاز به مجوز دارد و از این رو به شکل دیگری کمک می‌کنیم.





